

## تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی

<sup>1</sup> خلیل حدیدی

<sup>2</sup> کامران پاشایی فخری

<sup>3</sup> حمید ثنایی

### چکیده

سنایی غزنوی از پرآوازه ترین شاعران قرن ششم هجری و از پیشگامان شعر عرفانی محسوب می‌شود. برای نخستین بار در شعر اوست که مفاهیم و اصطلاحات عرفانی، لطایف و دقایق قرآنی بسیاری به شعر فارسی راه می‌یابد، که اسماء و صفات حضرت احدیت، مهم ترین آنها به شمار می‌آید. در این تحقیق نحوه تجلی اسماء و صفات الهی از منظر زبانی و واژگانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سنایی گاه نام و صفت باری تعالی را منطبق با آیات و روایات و ادعیه به کار می‌گیرد و گاه معادل فارسی برای اسماء الهی برمی‌گزیند. بخشی دیگر از این مبحث ذیل شعر عارفانه - عاشقانه قرار می‌گیرد و نام‌ها و صفاتی چون معشوق، دوست، دلبر و ... در خطاب به حق، وارد شعر سنایی می‌شود.

**کلیدواژه:** اسماء و صفات الهی، سنایی غزنوی، عرفان، زبانی و واژگانی.

1 - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز Hadidi\_kh@yahoo.com

2 - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز ashayikamran@yahoo.com

3 - دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز SanaeeHamid@ymail.com

SanaeeHamid@ymail.com

تاریخ پذیرش

92/10/15

تاریخ دریافت

92/5/27

## مقدمه

شعر فارسی گنجینه‌ای گرانبها از معارف و حقایق و دقایق فرهنگ اسلامی است که بخش عمده‌ای از درون مایه‌هایش در قرآن کریم، احادیث، ادعیه و گفتار امامان معصوم و عالمان دین ریشه دارد. اسم و صفت الهی یکی از مفاهیم پرکاربرد شعر فارسی محسوب می‌شود؛ چه شعر غیر عرفانی که همواره با نام و یاد حضرت احدیت شروع می‌شود و چه شاعران عارف و عارفان شاعر که سراسر سروده‌هایشان مزین و متبرک به نام‌ها و صفات نیکوی باری تعالی است. از این رو، اسماء و صفات الهی از اصطلاحات و مفاهیم پرکاربرد شعر فارسی محسوب می‌شود.

حکیم سنایی غزنوی اول کسی است که تصوّف را به شعر و شاعری روشناس کرده است. قبل از او در تصوّف رباعیات چندی از ابوسعید ابوالخیر وجود داشت، ولی آن مخصوص بود به جوش و جذبات عشق، نه بیان مسائل متعلقه به تصوّف و اسرار و مراحل عرفان. (نعمانی، 1363، ج 1: 171) سنایی غزنوی اولین شاعری است که با تأسی به کتاب خدا و روایات و ادعیه، توانست تحوّلی شگرف در شعر فارسی پدید آورده، بخش عمده‌ای از شعر فارسی را در خدمت عرفان و تصوّف در آورد. به همین سبب او را بنیانگذار شعر عرفانی فارسی می‌خوانند. سنایی جدا از منظومه‌های مستقلی که در ادبیات تعلیمی و عرفانی سروده، در دیوان اشعار نیز از طرح مضامین و اصطلاحات توحیدی و عرفانی غافل نمانده است. در این میان، اسماء و صفات الهی از اصطلاحات پرکاربرد شعر سنایی محسوب می‌شوند، به گونه‌ای که معناساختی شعر سنایی بدون تبیین و تحقیق دقیق اسماء متبرکه ناقص به نظر می‌رسد. درک و دریافت کامل و دقیق شعرش، منوط به تحقیقی مبسوط در این زمینه است. با یادآوری این نکته که تاکنون هیچ تحقیق مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است، ضرورت نگارش نوشتاری از این دست آشکار می‌شود.

مقاله حاضر بر آن است تا جنبه‌های ظهور و التزام اسما و صفات متبرکه الهی را، در آیینه شعر و هنر سنایی به تماشا بگذارد. اما پیش از ورود به بحث لازم است بدانیم مراد از اسم و صفت در این نوشتار چیست؟

اسم نزد بصریان مشتق از سمّو، به معنی علو(است) به دلیل امثله اشتقاق او، چون سمّی یسمّی تسمیه و سمّی در تصغیر و اسماء در جمع تکسیر که اسم از جهت تضمّن اجلال و

تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی (30- 11) 13

تشریف مناسبت با سمّو دارد و نام نهنده به تعیینی نام نیک، اعلاّی مسمی پندارد. (دهخدا: ذیل اسم) ... اسم از سمت گرفته‌اند و سمت داغ است، یعنی گوینده، دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است. (میبدی، 1344، ج 1: 33)

صفت؛ بیان حال و علامت و نشان چیزی است که مشتق از وصف باشد. جمع آن صفات است و بیشتر علمای لغت آن را نشان، علامت و پیرایه معنی کرده‌اند. (محمدی، 1390: 32)

عرفا معتقدند شناخت اسماء و صفات الهی به نیت شناخت خدا، شروع معرفت سالک است و به دنبال آن عمل به محتوا و معنای اسماء و صفات است و بر این اساس میان اسم و صفت تفاوت قائل شده‌اند. صفت خدا؛ یعنی حقایق معقول کمالیه و اسم خداوند یعنی لحاظ کردن ذات با یکی از کمالات. چنان که علم، صفت خداست و عالم، اسم خداست. پس هر حقیقت عقلانی به شرط آن که حکایت از کمال نماید صفت است. (آملی، 1375: 245)

علما و پژوهشگران دینی، اسماء و صفات الهی را به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند، مانند: اسماء ذاتی، اسماء صفات و اسماء فعل و صفات را به ثبوتیه و سلبیه، صفات ذات و فعل و صفات جمال و جلال. علاوه بر این تقسیم بندی‌های دیگری نیز وجود دارد که ناظر بر فضیلت برخی نام‌های الهی است، مانند: امهات اسماء، اسماء سبعه، اسماء جبروت و...

قران مجید، نام‌های نیکو را از آن خداوند یکتا می‌داند و می‌فرماید: *وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا* (اعراف: 180) (و او نام‌های نیکویی دارد، پس به آن‌ها بخوانیدش). علمای دین از این آیات استفاده نموده، مبحث اسماء الحسنی را مطرح نموده‌اند. اسماء الحسنی: نیکو ترین نام‌ها، عنوانی برای نام‌های خدای تعالی که تعداد آنها را 99 اسم دانسته‌اند. مانند الله، باری، جبار، خالق، رحمان، رحیم و... (فرهنگ معین، ج 1: 163) در آیات قرآن دلیلی که بر عدد اسماء حسنی دلالت کند، نیامده است. هر اسمی در عالم باشد که از جهت معنا احسن اسماء بوده باشد، آن اسم از آن خداست، پس نمی‌توان اسماء حسنی را شمرده و به عدد معینی محدود کرد. آن مقداری که در خود قرآن آمده، 99 اسم و به اعتباری 127 اسم است. (طباطبایی، 1363، ج 16: 262)

نحوه تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی:

سنایی از پیشگامان شعر عرفانی است که شعر فارسی را با آموزه‌های عرفانی درآمیخت و در این راه بسیاری از حقایق و معارف عرفانی را وارد شعر فارسی نمود. در یکی از تعاریف متعدد عرفان گفته‌اند: عرفان عبارت است از وصول به حق از طریق تمسک و تخلّق به اسماء و صفات او، از مرتبه طلب تا تخلّق به اسم اعظم، تا رسیدن به مظهر اسم الهی. (آملی، 1375: 13)

در این تعریف محوریت اسماء و صفات الهی در سیر و سلوک عرفانی به خوبی آشکار است و به خوبی نشان می‌دهد که تبیین سیر و سلوک عرفانی و یا بیان معارف و تعالیم عرفانی، تا چه اندازه به معرفت اسماء و صفات الهی وابسته است. از همین منظر است که شعر سنایی، آینه سان جمال و جلال الهی را به تصویر می‌کشد و از نام دوست برای رونق بازار عشق مدد می‌جوید.

دیوان اشعار سنایی را از نظر کاربرد اسماء و صفات الهی می‌توان به دو گروه تقسیم نمود: شعر توحیدی که محور معنایی این اشعار، ذکر و شرح اسماء و صفات الهی است. این شعرها بیشتر در قالب قصیده سروده شده‌اند. در این گونه قصاید، اسماء و صفات الهی به شکل دقیق و عالمانه به کار رفته‌اند. شاعر در کاربرد نوع نام و صفت و یا جایگزین فارسی آنها، نهایت دقت و ظرافت را به کار گرفته است.

بخش دیگر اشعار سنایی با درون مایه‌های مدحی، عاشقانه یا اجتماعی سروده شده‌اند و شاعر در خلال مضامین و معناهای مختلف، نام و صفت باری تعالی را نیز به کار برده است. در این اشعار اسماء و صفات الهی در حدی که در زندگی و مکالمات معمول یک مسلمان خداپاور دیده می‌شود، حضور دارند و طبعاً نوع کاربرد و نحوه ورود به این مبحث با شعر عرفانی متفاوت است. در این شعرها که از بسامد بالایی نیز برخوردارند، اسماء و صفات خداوند برای قسم، استغاثه، دادخواهی و... به کار گرفته می‌شوند:

بی سیم از این باغ برآراسته دایم      والله که نیایی تو از این گلبن خاری

(ص 632)

والله: (واو قسم+ الله) قسم به خدای، الله: از اسمای ذاتی، اسم جامع جمیع اسماء.

آن دل که همی ترسد از شعله آتش      والله که بجز روزه مر او را سپری نیست

(ص 99)

واکاوی نحوه کاربرد اسماء و صفات الهی نشان می‌دهد که سنایی با دقت و موشکافی و نیز با آگاهی از نظریه‌های فرق مختلف فلسفی، عرفانی و کلامی به این مهم پرداخته است. شاعر ضمن طرح دیدگاه خود، دیدگاه دیگران را نیز به نقد می‌کشد و ضمن طرح آنها، در صدد پاسخ‌گویی و نشان دادن ضعف و کاستی شان برمی‌آید.

اگر بنای پژوهش را بر اسماء الحسنی گذارده، و بر آن باشیم تا تمام نام‌ها و صفات الهی در دیوان سنایی را ذیل اسماء الحسنی قرار دهیم، با کار دشواری روبرو خواهیم شد. مهم‌ترین دشواری چنین تحقیقی، یافتن معادل دقیق اسماء الحسنی در اشعار سنایی است. توضیح این که در شعر سنایی اسماء الهی به دو گونه ذکر شده‌اند: نخست به زبان عربی و منطبق با اسماء الحسنی الهی که در روایات و متون دینی آمده است، مانند: خالق، رزاق، فرد، أحد، غنی، رحیم و...

دیگر نام‌ها و صفاتی است که به زبان فارسی ذکر شده و یافتن معادل دقیق آن در میان اسماء الحسنی الهی دشوار است. یکی از دشواری‌ها، معانی متعددی است که برای نام و صفت الهی در منابع دینی آمده است. به عنوان مثال وقتی که سنایی در بیتی به بخشندگی حضرت حق اشاره می‌کند، در حقیقت به چند نام و صفت الهی ارجاع می‌دهد که همگی از اسماء فعلی حضرت حق بوده، یکی از معانی آنها بخشنده و بخشایشگر است، مانند: اکرم (بخشنده ترین) باسط (بخشنده)، جواد (بخشنده تر)، ثواب (بخشایشگر) حفی (بخشنده)، رحمان (بخشایشگر)، رحیم (بخشاینده)، عفو (بخشاینده)، غفور (درگذرنده و باگذشت)، کریم (کرم گستر و بخشنده) منان (بسیار بخشاینده)، وهاب (بسیار بخشنده). بنابراین به صورت منفرد به شرح و تبیین هر یک از نام‌ها و صفات‌های حق در شعر سنایی می‌پردازیم. از نظر زبانی و واژگانی، اسماء و صفات الهی در شعر سنایی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

1- اسماء و صفات الهی به زبان عربی، منطبق با آیات قرآن، ادعیه و احادیث و روایات:

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنای فردی (ص 626)

فرد: از اسماء الحسنی الهی، به معنی تنها، منفرد و مجزا، تنها، آن که او را نظیری نیست، یگانه، جمع آن افراد باشد. (دهخدا) از اسماء ذات الهی است که به یکتایی حضرت حق تاکید دارد.

## 16 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

فرد؛ آن که عدیل و شبیه و ندّ و نظیر و مثل از وجود دیگر که جفت او باشد از او منفی است؛ یعنی در صفاتش یکتاست. (آملی، 1371: 8) اسم فرد در قرآن مجید در توصیف خداوند رحمان نیامده است و اهل دین آن را از ادعیه استخراج کرده‌اند:

يَا مَنْ هُوَ أَحَدٌ بِلَا ضِدٍّ يَا مَنْ هُوَ فَرْدٌ بِلَا نِدٍّ... (جوشن کبیر: بند 74)

ای یکتای بی ضد ای که او یگانه‌ای است که مانند ندارد

گنجشک بهاری صفت باری گوید کز بوم برانگیزد اشجار نوان را (ص 30)

باری: نامی است از نام‌های خدای تعالی جل جلاله. در انشقاق باری اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را از باری عربی به معنای خالق می‌دانند و برخی معتقدند از "بار" فارسی مشتق شده است. (دهخدا) واژه "باری" اسم فاعل از باب منع به معنی پدید آورنده و آفریننده است و "برا" به معنی بیزاری، خوب شدن از بیماری و پاک شدن است. (ابن عربی، 1386: 49)

یا باریء کلّ شیءٍ و خالقۀ (جوشن کبیر: 94) ای به وجود آورنده هر چیزی و آفریننده آن!

باری به عنوان نام مبارک الله به معنی پدید آورنده نخستین اشیاء بدون ماده پیشین است، اما خالق به معنی آفرینشی است که با سابقه ماده یا شیء دیگر صورت پذیرد. مانند آفرینش انسان از گل، بنابراین خداوند هم باری است که اشیاء را از عدم جدا کرد و هستی بخشید و هم خالق است. (سبحانی، 1383، ج 2: 213) در قرآن مجید می‌فرماید:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى... (حشر: 24)

اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست.

"هُوَ" گوید "هُوَ" صد به دمی سرخ کبوتر در گفتن "هُوَ" دارد پیوسته لسان را

(ص 30)

هُوَ: او، خدای، از اسمای ذات الهی است و 283 مرتبه در قرآن آمده است. هُو؛ کنایه از غیب مطلق، و یکی از اسماء ذات است. (سجادی، 1389: 800) در اصطلاح عرفا اشاره به ذات باری تعالی، "هُوَ أَعْلَمُ" او داناتر است. "هُوَ الْبَاقِي" اوست باقی و پایدار، "هُوَ الْحَقُّ" اوست حق، اوست خدا، درویشان هوحق گویند. (معین)

در منابع عرفانی، درباره علل خطاب به خداوند با لفظ "هُوَ"، مطالب بسیاری آمده که پیدا و پنهان به اسرار "هو" اشارت دارند. میبیدی در کشف الاسرار، نسبت به دیگر اسماء الهی، درباره "هو" با تفصیل بیشتری سخن گفته است، چرا که این نام غالباً بر زبان عارفان جاری می‌شود و در متون عرفانی، اعم از نظم و نثر کاربرد فراوانی دارد. میبیدی حکایاتی از عارفان آورده که در ادامهٔ مبحث هوشناسی قرار می‌گیرند. از آن جمله است: درویشی را در حال وله پرسیدند که ما اسمک؟ جواب داد: هُو. گفتند از کجا می‌آیی؟ جواب داد: هُو، گفتند چه می‌خواهی؟ گفت: هُو، گفتند لَعَلَّكَ تُرِيدُ الله؟ درویش که نام الله شنید، جان خویش نثار این نام کرد و از دنیا بیرون شد. (میبیدی، ج 2: 24) در قرآن مجید فرموده است:

وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (بقره: 163)

و معبود شما معبود یگانه‌ای است که جز او هیچ معبودی نیست [و اوست] بخشایشگر  
مهربان

آن کرکی گوید که: تویی قادر قهار از مرگ همی قهر کنی مر حیوان را  
(ص 31)

قادر: اسم فاعل از باب نصر به معنی توانمند، اندازه گیر، توانا و به سنجش درآورنده است. قادر به عنوان نام خداوند؛ یعنی کسی که بتواند کاری را بدون هیچ سستی و ناتوانی به انجام رساند، قدرت و توانایی او مطلق باشد و بر آن چه بخواهد انجام دهد، هیچ مانع و رادعی نباشد و اگر نخواهد انجام دهد کسی نتواند او را وادار نماید. از این رو خداوند خود را بهترین توانمندان برشمرده است: فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (مرسلات: 23) (و توانا آمدیم و چه نیک تواناییم).

قادر از صفات ثبوتیه حق تعالی است و 45 مرتبه در قرآن مجید آمده است.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَنْزِلَ آيَةً وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (انعام: 37).

بگو خدا توانا است که آیه‌ای را فرو فرستد ولی بیشتر شما نمی‌دانید.

قهار: ابن فارس دربارهٔ معنی قهر که قاهر و قهار از آن گرفته شده است، می‌گوید: این کلمه بر پیروزی و برتری دلالت می‌کند. و قاهر به معنی غالب است. نیز در تعریف قهر گفته اند: عذاب کردن، سیاست کردن، تنبیه کردن، تعذیب، کینه ورزی، انتقام، ستم، ترک معاشرت و تکلم با کسی. (معین)

## 18 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

لفظ قَهَّار در قرآن شش بار آمده و در همه موارد وصف خدا قرار گرفته و پیوسته با اسم واحد همراه می‌باشد. چنان که می‌فرماید: **ءَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ** (یوسف: 39) آیا خدایان پراکنده خوب است، یا خدای یگانه غالب؟

پیوسته همی گوید آن سرشِبِ تشنه بی آب ملک صبر دهد مر عطشان را

(ص 31)

مَلِك: فرمانروا بر همه مخلوقات، نامی از نام‌های صفات الهی. از اسماء ذات است و در قرآن 6 مرتبه آمده است (دهخدا) مَلِك در حکم صفت مشبیه و اسم فاعل از ثلاثی مجرد مَلِك یمَلِك، از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ، به معنی مالک چیزی شدن و رئیس و فرمانروا و پادشاه گردیدن است.

ملک کسی است که در تدبیر سیاست و امر و نهی صاحب اقتدار باشد. از این رو به خداوند، مَلِكِ النَّاسِ و مَلِكِ یَوْمِ الدِّینِ؛ یعنی فرمانروا در روز قیامت می‌گویند. (ابن عربی، 1386: 31)

فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ (طه: 114) بلند مرتبه است خدا، فرمانروای حق.

در خوید چنین گوید کرک که: خدایا تو خالق خلقانی صد قرن قران را (ص 31) خالق: نامی از نام‌های خدای تعالی، آفریننده، آفریدگار، خَلَق، پدیدآورنده همه (دهخدا) خالق از اسماء الحُسنى الهی است و 160 مرتبه به صورت اسم و فعل در قرآن کریم آمده است.

خالق از اسماء افعال الهی است. خالق اسم فاعل از ثلاثی مجرد خَلَقَ یَخْلُقُ خَلْقًا، از باب نَصَرَ یَنْصُرُ، به معنی آفریدن است. خلق، مصدر و به معنی آفرینش و فطرت و هیات است و خلاق صیغه مبالغه آن است. خالق به معنی مخترع و پدیدآورنده از عدم به وجود است، زیرا خلق به معنی تقدیر است و تقدیر به معنی اندازه و اندازه به چیزی گویند که ابعاد هندسی داشته باشد. خدا خالق و آفریننده تمام اشیاء و تمام جهان و تمام و جهانیان و موجودات است و جز او، هر چه هست، آفریده اوست. (قرشی، 1361، ج 1: 98) چنان که فرمود:

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ (اعراف: 54) جهان خلق و امر از آن او و به دست اوست.

آن باز چنین گوید یارب تو نگهدار بر امت پیغمبر، ایمان و امان را (ص 31)



ربّ: به فتح اوّل و تشدید باء، در لغت به معنی پروردگار است. همچنین خداوند، الله و آفریدگار نیز معنی کرده‌اند، جمع آن ربانیون و ربانیین به معنی خداپرستان است. برای واژه ربّ معانی مختلفی ثبت کرده‌اند: ربّ به معنی پیراستن و اصلاح امور یا قیام برای اصلاح است. بنابراین به معانی مالک و صاحب و مصلح می‌آید. ربّ به معنی لزوم شیء و اقامه بر لزوم است. ربّ به معنی ضمیمه چیزی است به چیز دیگر. (محمدی، 1390: 584) صفت ربّ بیش از دیگر اوصاف الهی؛ یعنی 970 مرتبه در قرآن مجید به کار رفته است، چنان که فرموده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ / الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (فاتحه: 1-3)

معنای ربّ مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه ربّ خوابیده، و ملک نزد ما اهل اجتماع و در ظرف اجتماع، یک نوع اختصاص مخصوص است که به خاطر آن اختصاص، چیزی قائم به چیزی دیگر می‌شود، و لازمه آن صحت تصرّفات است، و صحت تصرّفات قائم به کسی می‌شود که مالک آن چیز است. (طباطبایی، ج 1: 28)

دانه دُر، در بن دریای اِلَّا اللهُ درست لالهی غور باید تا برآرد بی ریا (ص 41)

اِلَّا اللهُ و لا اِلهَ: مراد یکتایی حضرت حق است. سنایی در ابیات بسیاری عبارت "لا اِلهَ اِلَّا اللهُ" را مضمون شعر ساخته و تقابل "لا" و "اِلَّا" را به ساحت شاعرانه کشانده است، از آن جمله:

رو به زیر سایه لا خانه اِلَّا بگیر تا که از آت بنماید همه راه مجال (353)

چون نگفتی لا مگو الله و اثباتی مکن گر قدم در کوی نفی خود نهی محکم زنی

گویى اِلَّا اللهُ و آن گاهی ز کوه دیدگی گه رقم بر علم و گاهی تکیه بر عالم زنی

(دیوان 694)

لا اِلهَ اِلَّا اللهُ (خدایی جز خدای یکتا نیست). صوفیه این عبارت را نفی اغیار (فنا) و رسیدن به اثبات، بقای حقیقی تعبیر می‌کنند. چنان که مولونا گوید:

من چو لب گویم، لب دریا بود من چو لا گویم، مراد اِلَّا بود

"لا" رمز نفی ماسواست و حرف شهادت در دین اسلام، عبارت "لا اِلهَ اِلَّا اللهُ" است. "لا" در عربی ادات نفی است و در تعبیرات صوفیه، اطلاق می‌شود بر نفی ما سوی الله و نفی غیر و غیریت. مقابل "اِلَّا" که اثبات حق تعالی است به الوهیت و اختصاص وجود. (زمانی، 1372: 478)

2- برابرنهاد فارسی اسما و صفات الهی:

آن باز چنین گوید یارب تو نگهدار بر امت پیغمبر، ایمان و امان را (ص 31)  
نگهدارنده ایمان و امان: برای تبیین دقت و اشراف کامل سنایی بر مبحث اسما و صفات الهی، به عنوان نمونه می توان از این بیت سخن گفت. شاعر صفت "نگهدارنده ایمان و امان" را برای خداوند تعالی به کار برده است. ظرافت این گزینش را زمانی درمی یابیم که بدانیم "مؤمن" یکی از اسما الحسنی نود و نه گانه است که معنای آن را نگهدار ایمان و امان بخش ثبت کرده اند. ابن عربی در پیوند با همین نام الهی می سراید:

مُعْطَى الْأَمَانِ الْمُؤْمِنِ الرَّبِّ الَّذِي مازالَ يَدْعُوهُ الْوَرَى بِالْمُؤْمِنِ

(ابن عربی، 1972، ج 4: 206)

مومن: نامی از نام های خدای تعالی و از آن است: عبدالمومن. نگهدار ایمان، وفاکننده وعده ها، پناه دهنده بندگان، آن که بندگان در کنف حمایت او در امان هستند. (دهخدا)  
مؤمن از اسما ذات است و در قرآن 1 بار به صورت اسم و 1 بار به صورت فعل آمده است، چنان که می فرماید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ  
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (حشر: 23)

پیوسته هما گوید: یکیست یگانه تا در طرب آرد به هوا بر ورشان را (ص 31)  
یگانه: اسما و صفات بسیاری در معنی به یگانگی و واحد بودن حضرت احدیت ارجاع می کنند و یا یکی از معانی آنها یگانگی و یکی بودن خداوند است. یگانه معادل فارسی احد، واحد، فرد و وتر است، که همگی در عداد نام های نیکوی خداوندند.

ایزد چو به زنار نبستست میانتان در پیش چو خود خیره مبندید میان را  
(ص 32)

ایزد: خدای تعالی، آفریدگار، معادل الله. در اوستا یزته و در سانسکریت یجته، به معنی پرستیدن و ستودن است. این واژه در پهلوی، یزد و در فارسی ایزد شده، اما در فارسی ایزد به معنی فرشته نیست، بلکه فقط به معنی خدا و آفریدگار کل است. (دهخدا)

هم به چشم شاه روی شاه خواهی دید و بس دیده اندر کار شه کن، کوری بدخواه را  
(ص 32)

تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی (30- 11) 21

شاه: مَلِک، از اسماء باری تعالی، فرمانروا و حاکم. در متون نظم و نثر فارسی، شاه و پادشاه، در خطاب به ذات اقدس الهی بارها مورد استفاده قرار گرفته است، از آن جمله است:

پادشاهها! دل به خون آغشته ام پای تا سر چون فلک سرگشته ام  
(عطار، 1383: 147)

ای پادشاه بر پادشاهی و پادشاهان! ای آفریننده جهان! ای یگانه یکتا از ازل تا جاودان!  
(میبدی، ج 2: 80) قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ؛ بگو ای محمد! فریاد خواهیم به خدای مردمان، مَلِکِ النَّاسِ؛ پادشاه مردمان (همان، ج 10: 673)

کفر نزدیک خرد نیست چو ایمان که به وصف اهرمن را صفت برتری یزدان نیست (ص 96)  
یزدان: معادل الله و یکی از نامهای خدای تعالی است جل جلاله، و نام فرشتهای هم هست که فاعل خیر است و هرگز از او شر نیاید، و طایفه ثنویه آفریننده خیر را یزدان و آفریننده شر را اهرمن گویند، همچنین آفریننده نور را یزدان و آفریننده ظلمت را اهرمن، و فقها خدای باطل را، و شعرا خدای حق را گویند. (برهان قاطع)

3- کاربرد نام و صفت فارسی و عربی در یک بیت:

موسیجه همی گوید: یا رازق رزّاق روزی ده جانبخش تویی انسی و جان را (ص 30)  
رازق و رزّاق و روزی ده: سنایی در این بیت هر دو عبارت عربی و معادل فارسی آن را به کار برده است. رازق به معنی روزی دهنده، روزی رسان و روزی دهنده، رازق اسم فاعل و از صفات فعل پروردگار است و 50 مرتبه به صورت فعلی در قرآن آمده است. خداوند تبارک و تعالی، روزی رسان همه موجودات است. احسان بی حصر و حد او ایجاب می کند که همه مخلوقات از روزی او بهره مند شوند. انسانها اعم از این که کافر باشند یا مؤمن، عاصی باشند یا فرمانبردار، مشمول کرم پروردگار خواهند شد. روزی موجودات از او و در دست اوست، او رزّاق مطلق است. (قرشی، 1361، ج 1: 102)

رزّاق: بسیار روزی بخشنده، از اسماء الهی، صیغه مبالغه به معنی بسیار روزی دهنده است. ریشه اش از باب نصر به معنی سپاسگزاری کردن و سود بخشیدن است و اسم فاعل آن رازق است. درباره حق تعالی به معنی کسی است که ارزاق محسوس، ظاهری، باطنی و معنوی را از زمین و آسمان می رساند. (ابن عربی، 1386: 58)

## 22 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (الذَّارِيَات: 58)

همانا خداوند اوست بسیار روزی دهنده، که دارای توانایی و استوار است.

یا رَازِقُ الْبَشَرِ (جوشن کبیر: 88) ای روزی رسان آدمی!

جانبخش: عطا کننده جان. مراد خداوند است که از عدم، هستی می‌آفریند و به موجودات جان می‌بخشد. جانبخش از اسماء فعل الهی و معادل خالق در زبان عربی است. سرگشته شد سنایی یارب تو رهنمای ای رهنمای خلق و خدای علیم ما (ص 59) رهنما: نشان دهنده راه، هادی و هدایت کننده، از اسماء الهی. در پیوند با همراهی علیم و رهنما، می‌توان نکته‌ای را یادآور شد؛ راهنما باید کسی باشد که از همه شرایط و دقائق آگاه باشد و راه را به خوبی بشناسد. راهنمایی علیم که تنها شایسته خداوند عالم است. هادی: از اسماء الحُسنى الهی است به معنای آموزگار و راهنما و پیدا کننده و هدایت کننده.

خدا: به ضَمَّ اَوَّل، نام ذات باری تعالی است، همچو اِله و اللهُ و مخفف خوداً هم هست؛ یعنی شخصی که خود آمده است و صاحب و مالک را نیز گویند و با ذال هم خوانده‌اند. (برهان قاطع: ذیل خدا) خدا رایج ترین نام خداوند در زبان فارسی است و شکل و قواعد کاربرد آن در ترکیبات زبانی، همچون الله در زبان عربی است.

علیم: دانای نهان‌ها، بسیار دانا، دانشمند، جمع آن علما، از نام‌های خدای تعالی 153 بار در قرآن آمده است. واژه علیم، صفت مشبیه به معنی همیشه داناست، ریشه اش از باب علم به معنی دانستن، پی بردن و درک کردن می‌آید و از باب نصر و ضرب، به معنی علامت گذاشتن و نشانه گذاری است. (ابن عربی، 1386: 62)

علیم درباره ی خداوند به معنی درک کننده‌ای است که علم او توسط حواس ظاهر و باطن، یعنی عقل و حس قابل درک نیست. او چیزهایی را درک می‌کند که مخلوق توان درک آنها را ندارد و نیز هیچ چیز او را از ادراک ناتوان نمی‌کند. در علم او تغییر و دگرگونی راه ندارد، دانش او بی‌انتهاست و عین ذات اوست، لذا علیم از اسماء ذات به شمار می‌رود و در قرآن اغلب همراه با حکیم، سمیع، قدیر، خبیر، واسع و خلاق آمده است؛ چنان که می‌فرماید:

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (تحریم: 2)

قطعا خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم.

نیکی و سخاوت کن و مشمر که چو ایزد پاداش ده و مفضل و نیکو شمری نیست (ص100) در این بیت چهار نام و صفت الهی آمده است: ایزد، پاداش ده، مفضل و نیکوشمر. پاداش دهنده، معادل دیتان و نیکوشمر معادل حسیب، از أسماء الحسنى ذات باری تعالی است.

دیتان: در لغت به معنی بسیار پاداش دهنده خوب و بد. واژه دیتان در قرآن مجید نیامده است، این اسم و صفت الهی، در حقیقت از آیه شریفه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (حمد:3)؛ یعنی مالک روز جزا، گرفته شده است. دیتان، صیغه مبالغه از ثلاثی مجرد دان یدین دینا، از باب ضرب یضرب، است. واژه دین در زبان عربی معانی مختلفی دارد، از جمله: حساب، فرمانروایی، حکومت، مسلک، شان، حال، طاعت، ورع، مکافات و جمع ادیان. (سعیدی، 1387: 359)

در تفاسیر قرآن، آیه شریفه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ را صاحب روز محاکمه و جزای خوب و بد معنی کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، دین را به معنای جزا و پاداش بدی و نیکی گرفته‌اند؛ یعنی اوست که به حسابها می‌رسد و مجازات دهنده‌ای است که عملی را ضایع نگذارد و پاداش خیر را به خیر و پاداش شر را به شر می‌دهد. ملاهادی سبزواری در شرح بند5 دعای جوشن کبیر، در شرح دیتان می‌نویسد: دیان یعنی قهار از دان النَّاسِ اى قَهْر هُمْ عَلَى الطَّاعَةِ دیتان يَوْمِ الدِّينِ، و از آن جمله است: كَمَا تَدِينُ تَدَانُ. (سبحانی، 1383، ج2: 212)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ... (جوشن کبیر: بند5)

خدایا تو را بحق نامت که مهرپیشه! ای نعمت بخشی پاداش دهنده! حسیب: کفایت کننده، همیشه بسنده و شمارش‌گر است، حسابگر کردار و رفتار و حالات و اندیشه‌های مخلوقات. از اسماء فعل الهی است. حسیب برای اسم و صفت خداوند در قرآن مجید، 3 مرتبه آمده است، در قرآن به معانی مختلفی، از جمله کفایت کننده و حسابگر آمده است:

إِذَا قَرَأْتَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (اسراء:14)

نامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی

4- نام و صفت الهی که در حوزه عرفان عاشقانه قرار می‌گیرد:

تا در چمن صورت خویشی به تماشا      یک میوه ز شاخ چمن دوست نگیری  
از پوست برون آی و همه دوست شو ایرا      کانگه که همه دوست شوی هیچ نمیری  
(ص 664)

دوست: از آن جایی که عارفان رابطه عارف و حضرت حق را در حیطة رابطه عاشق و معشوق تبیین می‌کنند، بسیاری از اصطلاحاتی که در ادبیات عاشقانه کاربرد داشته، وارد شعر عرفانی شده و در ارتباط با خداوند به کار برده می‌شود. واژگانی مانند: دوست، محبوب، دلبر، یار، مطلوب، و... همچنین برای شرح حالات و کیفیت رابطه با خداوند، از بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم عاشقانه استفاده می‌کنند، مانند: زلف، گیسو، تاب زلف، چشم مست و... که هر یک از این اصطلاحات در متون عرفانی بازتعریف شده و معنای تازه‌ای می‌یابند. این اصطلاحات بیشتر در شعر عرفانی و شاخه‌ی عارفانه-عاشقانه‌ی شعر فارسی دیده می‌شود و علما و فقها معمولاً از کاربرد آن خودداری می‌کنند و این اعراض را زیر عنوان توقیفیت اسماء الهی قرار می‌دهند. عشق الهی یا عرفانی، ابتدا در مثنوی‌های سنایی و عطار درخسیده و اوجش را در مثنوی و غزلیات مولانا طی کرده است. (خرمشاهی، 1368، ج 2: 1167)

مبحثی که طرحش در این جا ضرور به نظر می‌رسد اشاره به بینش و چگونگی رفتار گروهی از صوفیان با نام حلمانیه است؛ گروهی از صوفیانی که پرستش جمال و زیبایی را موجب تلطیف احساس و ظرافت روح و سرانجام تهذیب اخلاق و کمال انسانیت می‌شمرده- اند و گاهی آن را ظهور حق و حلول وی به نعت جمال در صور جمیله می‌دانسته اند. سردسته این گروه ابوحلمان دمشقی است که اصلاً از مردم فارس و ایرانی نژاد بود و پیروانش را حلمانیه می‌خوانده اند... حلمانیان مردمانی با ذوق و خوش مشرب بوده‌اند و به پیروی از پیر خود، هر جا زیبارویی می‌دیدند، بی روپوش و ملاحظه در برابرش به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند... گمان می‌رود لفظ شاهد و مُجِب به معنی زیباروی در مصطلحات صوفیان از این عقیده سرچشمه گرفته است. به مناسبت آن که زیبارویان، گواه یا دلیل جمال حق تعالی فرض شده‌اند... احمد غزالی، فخرالدین عراقی، عین القضاة، اوحدالدین کرمانی و علی حریری بر عقیده حلمانیه بوده‌اند و داستان‌های شاهدبازی و جمال پرستی ایشان در کتب رجال و حکایات صوفیه مذکور است... ولی شمس الدین تبریزی و مولانا صورت پرستی را بدین گونه که در طریقه حلمانیه است نمی‌پسندیده اند و

تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی (30- 11) 25

عشق به کمال و مرد کامل را که عین عشق به خداست، اصل و پایه طریقه خود قرار داده- اند. (فروزانفر، 1374: 31)

به هر حال بخشی از اصطلاحات مخصوص عاشقانه از طریق شاعران و عارفان حلمانیه وارد شعر عرفانی فارسی و متون عرفانی شده است که به خوبی در آثار شاعران ذکر شده آشکار است. اما در شعر سنایی که نقطه شروع همجوشی شعر عارفانه- عاشقانه است، این اصطلاحات از نظر کمی چندان چشمگیر نیستند و در مقایسه با شعر شاعرانی چون عراقی و مولانا و... از بسامد کمتری برخوردارند.

دوست؛ از اسمایی است که بیشتر عارفان و شاعران عارف در اطلاق برای حضرت حق به کار می‌برند، صاحب تفسیر عرفانی کشف الاسرار ذیل آیه 2 سوره‌ی جاثیه آورده است: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تنزیل او نامه او، نامه او پیغام او، و پیغام او نشان مهر او با دوستان او. مؤمنان چون نامه دوست خوانند، بر بصیرشان بصیرت بیفزاید، زنگار غمان از دل شان بزداید. نسیم صباى معرفت از جانب قربت درآید، ریحان حیات سر از باغ وصال برکشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادی از مطلع آزادی سر برزند. آری، قدر نامه دوست، دوستان دانند، عزت آن خطاب، مؤمنان شناسند. (میبدی، 1344، ج 9: 126)

همچنین سنایی راست:

ور تو خواهی نفس شیطان از تو بیزاری کند نام عشق دوست را جز از سر زاری مجوی (ص 715)  
فخرالدین عراقی در تعریف دوستی آورده است: دوستی‌ای را گویند، بی سبب و علاقه و بی حرکتی با حق سبحانه و تعالی. (عراقی، 1368: 410)

ساقیا مستان خواب آلوده را بیدار کن از فروغ باده رنگ رویشان گلنار کن (ص 496)  
ساقی در ادبیات عرفانی بر معانی متعدد اطلاق شده است: گاه کنایه از فیاض مطلق است و گاه بر ساقی کوثر اطلاق شده و به استعاره از آن مرشد کامل نیز اراده کرده‌اند. همچنین گفته اند که مراد از ساقی، ذات به اعتبار حب ظهور و اظهار است. (سجادی، 1389: 453)  
چون ز خود بی خود شدی، معشوق خود را یافتی ذات هستی در نشان نیستی دیدن توان (ص 453)

معشوق: مراد حضرت باری تعالی است.

وقتی که عشق را جنون الهی و قیام قلب برای رسیدن بی واسطه به حضرت حق بدانیم. (سجادی، 1389: 580) در این صورت مصداق و مفهوم عاشق و معشوق نیز در همین چارچوب تبیین می‌شود. متون عرفانی به ویژه شعر عارفانه که محور این مبحث است مملو از این نوع نگاه است که اوج فوران آن را در شعر مولوی می‌بینیم.

معشوق؛ آن چه عاشق بدان عشق ورزد و خواهان وصال آن شود. در فلسفه الهی، علت غایی، معشوق و هدف همه حرکات و متحرکات جهان وجود دارد. معشوق حقیقی، ذات حق است که موجد همه حرکات عالم است. در عرفان هم مراد از معشوق، حق تعالی است، از آن رو که تمام موجودات، به جلوه‌های انوار وجودی او حیرانند و فقط اوست که از جمیع جهات، سزاوار دوستی است. (همان، 733)

هسته مرکزی نگاه عرفانی، عشق محور است. بر اساس این نگاه، عشق و محبت، اساس زندگی و بقاء و موجودیت عالم است و تمام حرکات و سکناات و جوش و خروش جهانیان بر اساس محبت و علاقه و عشق است. (همان، 583) بر اساس همین نگاه است که در قبال اوّل ما خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ، عارفان اوّل ما خَلَقَ اللهُ الْعِشْقَ را بیان می‌کنند.

شرط مردان نیست در دل عشق جانان داشتن پس دل اندر بند وصل و بند هجران داشتن  
بلکه اندر عشق جانان شرط مردان آن بود بر در دل بودن و جان پیش فرمان داشتن

(ص 458)

جانان (جان + ادات جمع ان) مراد از جان در اصطلاح صوفیه، روح انسانی و کنایه از نفس رحمانی و تجلیات حق است. غزالی گوید: حقیقت جان آدمی قائم است به ذات خود و صفات خاص خویش مستغنی است از قالب و معنی مرگ نه نیستی وی است، بلکه معنی آن انقطاع تصرف وی است از قالب و معنی. (سجادی، 1389: 283) جان جوهری است مجرد که تن در قبضه تصرف اوست و مدرک بالذات است و هر چه از بدن پدید می‌آید مستند به تأثیر روح است؛ موجوداتی که در زیر فلک اطلس قرار دارند ظرف زمان شامل آنها می‌شود ولی مجردات که از عالم عینند، برتر از زمان و مکان محسوب می‌گردند و جان که مجرد از آن جهان است، مشمول تقسیمات اجزای زمان یعنی دی و امروز و فردا نیست. (فروزانفر، 1374: 171)



در متون عرفانی جانان در ردیف اسمایی چون دوست، یار، محبوب و ... قرار می‌گیرد. عراقی در رساله اصطلاحات، درباره جانان آورده است: جانان صفت قیومی را گویند که قیام جمله موجودات بدوست، که اگر آن دقیقه پیوسته موجودات نبودی، هیچ چیز موجود نشدی و بقا نیافتی. (عراقی، 1368: 414) بنابراین در این بیت سنایی، جانان در اطلاق به ذات اقدس الهی به کار رفته است. سنایی در ابیات دیگری، جانان را در اطلاق به باری تعالی به کار می‌برد:

کفر و ایمان هر دو از راهند، جانان مقصد است بر در کعبه حدیث عقبه شیطان مکن (ص 762)  
زان که عشق و عاشق و معشوق بیرون زین صفات یک تن اند ای بی خرد نر روی نقش، از روی ذات  
(ص 718)

عشق و عاشق و معشوق، فارغ از این حد و حدودی که در گفتار معمول به کار می‌رود و فارغ از معانی عرضی که انسان در آنها تعبیه نموده، در ذات خود، به حضرت باری تعالی اختصاص دارند و چون نیک بنگری همه یکی است.

سنایی در جای دیگری حضرت حق را دلبر خطاب می‌کند:

این همه رنگ است و نیرنگ است زین جاسر بتاب عاشقی شو تا مفاجا چنگ در دلبر زنی  
(693)

### نتیجه‌گیری

اسماء و صفات الهی از اصطلاحات و مفاهیم پرکاربرد شعر سنایی است. سنایی در انتخاب اسماء و صفات الهی به زبان فارسی و عربی، نحوه ترکیب سازی و همراهی اسماء و صفات دقت ویژه‌ای به خرج می‌دهد که نشانگر آگاهی و اشراف کامل او به مباحث توحیدی و انس و الفت او با فرهنگ اسلامی و معارف دینی است. از آن جایی که این تحقیق به تجلی اسماء و صفات الهی از نظر زبانی و واژگانی پرداخته است، می‌توان گفت که سنایی در به کارگیری اسماء و صفات الهی به زبان فارسی و عربی از فرمول یا قاعده خاصی پیروی نمی‌کند. در بسیاری ابیات، نام و صفت الله، به زبان عربی و منطبق با آیات و احادیث آمده است، مانند نام‌ها و صفات خالق، رب، غنی، غفور، علیم و... و در نمونه‌های دیگر، شاعر به

## 28 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

معادل سازی نام‌ها و صفات الهی همت گمارده و متناسب با وزن و محتوای شعر، برابر نهاد فارسی اسماء الهی را به کار برده است.

بخش دیگری از اسماء و صفات الهی در شعر سنایی، خارج از حوزه فقهی قرار می‌گیرد. به این معنی که شاعر نام‌هایی را که در چارچوب رابطه عارفانه - عاشقانه تبیین می‌شود، خطاب به حضرت حق به کار می‌بندد. اگر چه در نثر عرفانی این موضوع بی سابقه نبوده و در آثار خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید ابوالخیر، حضرت حق را به نام‌هایی چون دوست، معشوق، دلبر و جانان خوانده‌اند، اما در شعر فارسی، سنایی از پیشگامان این عرصه محسوب می‌شود. باید در نظر داشت که سنایی در مقام آغازگر شعر عارفانه - عاشقانه قرار داد و طبیعی است که نام‌هایی از این دست در خطاب به ذات اقدس الهی، نسبت به شعر شاعران سده‌های بعد از بسامد کمتری برخوردار باشد. در هر صورت همچنان که مقام او به عنوان آغازگر شعر عارفانه - عاشقانه در سیر تحول شعر فارسی محفوظ می‌ماند، در به کارگیری نام‌های عاشقانه برای حضرت حق نیز از پیشگامان این عرصه محسوب می‌شود.

تجلی اسماء و صفات الهی در دیوان سنایی (30- 11) 29

### کتاب نامه

- قرآن کریم. با شرح آیات منتخب. گروه مترجمان. چ. دوم. موسسه محراب قلم. تهران 1385.
- قرآن مجید. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. 1376. چ سوم. انتشارات نیلوفر. انتشارات جامی. تهران.
- ابن عربی، محی الدین. 1386. *کشف المعنی عن سر اسماء الله الحسنی*. ترجمه. علی زمانی قمشه‌ای. چاپ دوم. قم: مطبوعات دینی.
- تبریزی، ابن خلف. 1338. *برهان قاطع*. تصحیح محمد عباسی. چاپ اول. تهران: موسسه علمی.
- جرّ، خلیل. 1372. *المعجم العربی الحدیث (فرهنگ لاروس)*. 2 جلد. ترجمه حمید طبیبیان. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- حسن زاده آملی، حسن. 1375. *اتحاد عاقل به معقول*. چاپ اول. قم: قیام.
- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ . 1371. *کلمه علیا در توفیقیت اسماء*. چاپ اول. تهران: تبلیغات اسلامی
1972. *فتوحات مکیه*. قاهره: مکتبه العربیه.
- خرمشاهی، بهاء الدین. 1368. *حافظ نامه*. دو جلد. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- دهخدا، علی اکبر. 1372. *لغت نامه*. چاپ اول. دوره 15 جلدی تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زمانی، کریم . 1372. *شرح مثنوی معنوی*. دفتر اول. چاپ اول. تهران: موسسه اطلاعات.
- سبحانی، جعفر. 1383. *منشور جاوید*. 2 جلد. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق (ع).
- سجادی، سید جعفر. 1389. *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*. چاپ نهم. تهران: طهوری.
- سعیدی، گل بابا. 1387. *فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن عربی*. چاپ اول. تهران: زوار.
- سنایی، ابوالمجدودبن آدم. 1388. *دیوان سنایی*. به تصحیح مدرس رضوی. چاپ هفتم. تهران: سنایی.

30 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1372. *تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)*. چاپ اول. تهران: آگاه.

طباطبایی، محمد حسین. 1363. *المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی (دوره 20 جلدی) ناشران: بنیاد علامه طباطبایی. نشر رجاء و نشر امیرکبیر.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. 1388. *منطق الطیر*. تصحیح و تعلیق. محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ ششم. تهران: سخن.

عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم. 1368. *کلیات عراقی*. به کوشش سعید نفیسی. چاپ پنجم. تهران: سنایی.

غزالی، امام محمد. 1372. *کیمیای سعادت*. تصحیح احمد آرام. 2 جلد. چاپ سوم. تهران: گنجینه. فروزانفر، بدیع الزمان. 1374. *فرهنگ فروزانفر*. تدوین: مریم السادات رنجبر. چاپ اول. اصفهان: باقری.

قرشی، سیدعلی اکبر. 1361. *قاموس قرآن*. 7 جلد. چاپ هشتم. تهران: دارالکتب الاسلامیه. کاشانی، عبدالرزاق. 1376. *اصطلاحات صوفیه*. ترجمه و تصحیح: گل باباسعیدی. چاپ اول. تهران: حوزه هنری تبلیغات اسلامی.

گوهرین، سید صادق. 1380. *اصطلاحات عرفانی*. چاپ اول. تهران: زوار. محمدی، حسنعلی. 1390. *فرهنگ جامع اسماء الله*. چاپ سوم. تهران: فراگفت.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. 1344. *کشف الاسرار وعده الابرار*. به اهتمام علی اصغر حکمت. 2. (10 جلد). تهران: ابن سینا.

نعمانی هندی، شبلی. 1363. *شعر العجم*. ج 2. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.